



نشر مَد

Aldous Huxley
Brave New World
Harper & Row Publishers, 1946

Huxley, Aldous	هاکسلی، آلدوس، ۱۸۹۴-۱۹۶۳ م. دنیای شگفت‌انگیز نو، ترجمه‌ی فرید دبیرمقدم تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی هنری خانه‌ی هنر مند، ۱۴۰۲ ۲۸۴ ص؛ ۵/۱۳×۲۱ م.س. ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۵۳۶-۲-۵	سرشناسه: عنوان و پدیدآور: مشخصات نشر: مشخصات ظاهری: شابک: وضعیت فهرست‌نویسی: یادداشت:
<i>Brave New World</i>	عنوان اصلی: داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۰ م. دبیرمقدم، فرید، ۱۳۶۹ - ، مترجم PZ۳ ۸۲۳/۹۱۴ ۹۳۹۴۱۱۶	موضوع: شناسه‌ی افزوده: رده‌بندی کنگره: رده‌بندی دیویی: شماره‌ی کتابشناسی ملی:

دنیای شگفت انگیز نو

آلدوس هاکسلی

فرید دبیرمقدم

دنیای شگفت‌انگیز نو

نویسنده
آلدوس هاکسلی
مترجم
فرید دبیرمقدم
ویراستاران
مهدی نوری
علیرضا اسماعیل پور

چاپ اول
زمستان ۱۴۰۲
تیراژ
۱۰۰۰ نسخه

حرف‌نویسی و صفحه‌آرایی
محمدتقی بابایی
طراحی جلد
فاطمه حاتمی
مدیر تولید
مصطفی شریفی

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۵۳۶-۲-۵

همه‌ی حقوق این اثر متعلق به مؤسسه‌ی فرهنگی هنری خانه‌ی هنرمد است.



نشرمد

تهران، خیابان کریمخان زند، خیابان خردمند جنوبی، کوچه‌ی وفایی ورمزآبادی، پلاک ۱
تلفن: ۸۸۳۲۸۶۸۸

پیش‌گفتار مترجم

هرگاه رمانی دیستوپیایی را برای خواندن در دست می‌گیریم، قاعدتاً انتظار داریم تصاویری هولناک از آینده پیش‌چشممان ظاهر شود: سرزمینی هرز، فضایی آخرالزمانی، نظام‌های سیاسی خشن و سرکوبگر، نومیدی مردمان از بهبود اوضاع، تلاش برای بقا و البته قحطی و انواع و اقسام بلاهایی که نوع بشر قادر است بر سر خود بیاورد. اما در رمان دنیای شگفت‌انگیز نوبا چنین تصاویر دهشتناکی روبه‌رو نیستیم. مردم در این‌جا، در سال ۲۵۴۰ میلادی (هرچند مبدأ تاریخ، چنان‌که در رمان آمده، تغییر یافته است)، همگی در رفاه و خوشبختی به سر می‌برند: نه خبری از بیماری و پیری است و نه از فقر و جنگ؛ همه‌ی شهروندان سرگرم تفریح و بازی‌های عجیب و غریب و لذات شهوانی‌اند و دولت یکپارچه‌ی جهانی هم هرگز به خشونت متوسل نمی‌شود. در یک کلام، با جامعه‌ای به اصطلاح «باتبات» سروکار داریم. در نتیجه، استفاده از معادل فارسی بسیار خوب «ویرانشهر» برای این رمان چه‌بسا در نگاه اول ناپجا بنماید. با این‌همه، این تنها رویه‌ی ظاهری ماجراست. هاکسلی در طول رمان رفته‌رفته جامعه‌ای خیالی در آینده را برای خواننده به تصویر می‌کشد که از هر کابوسی ترسناک‌تر است، جامعه‌ای با سیطره‌ی کامل تکنولوژی بر همه‌ی ابعاد زندگی مردم کل جهان، از پیش از تولد تادم مرگ. این رمان، پس از گذشت نود سال از زمان نگارشش، همچنان با زمانه‌ی ما مناسبت بسیار دارد.

در دهه‌ی ۱۹۳۰، فجایع جنگ جهانی اول همچنان از نظر اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بر اروپا سایه افکنده بود. ناپسامانی اقتصادی و ظهور تدریجی حکومت‌های استبدادی در اروپا بسیاری را از بهبود اوضاع جهان نومید کرده بود. در این وضعیت استیصال، به نظر می‌رسید تنها کورسوی امید پیشرفت سریع

علم و تکنولوژی است. در این میان، اچ. جی. ولز (۱۸۶۶-۱۹۴۶)، نویسنده‌ی پرطرفدار آثار علمی‌تخیلی، در داستان‌های خود این تصور را میان مردم رواج می‌داد که پیشرفت تکنولوژی به آینده‌ای شکوهمند و درخشان منجر خواهد شد. اما هاکسلی، که به‌هیچ‌وجه با این نگاه خوشبینانه‌ی ولز به آینده همسو نبود، در نامه‌ای به یکی از دوستانش چنین نوشت: «مشغول نگارش رمانی درباره‌ی آینده هستم، درباره‌ی دهشتناکی یوتوپیای ولزی و در مخالفت با آن.» تلاش وی به پنجمین و مشهورترین رمان او بدل شد: دنیای شگفت‌انگیز نو، رمانی که در فوریه‌ی ۱۹۳۲ به چاپ رسید و بلافاصله اقبال و محبوبیت فراوانی یافت. ظرف یک سال، تنها در انگلستان سیزده هزار نسخه از آن به فروش رفت و ده هزار نسخه نیز در سال بعد.

ریشه‌ی همنشینی علم و ادبیات در این رمان را چه‌بسا باید در تبار آلدوس هاکسلی جست. پدربزرگش، تامس هنری هاکسلی (۱۸۲۵-۱۸۹۵)، زیست‌شناس نامدار و از دوستان نزدیک داروین بود و عموی مادرش، متیو آرنولد (۱۸۲۲-۱۸۸۸)، شاعر و منتقد فرهنگ پرآوازه‌ی انگلیسی. آلدوس هاکسلی از پیوند این دو خاندان برآمد، نویسنده‌ای جامع‌الاطراف که به فرانسوی و آلمانی تسلط داشت، پیانو می‌نواخت و، چنان‌که از ارجاعات فراوان کتاب حاضر نیز می‌توان دریافت، از دانش گسترده‌ای در حیطه‌هایی چون زیست‌شناسی، موسیقی، تاریخ باستان، فلسفه، ریاضی، شیمی و فناوری‌های روز برخوردار بود. دید او به جهان ترکیبی غنی است از نگاه علمی خاندان پدری و بینش هنری خاندان مادری. هاکسلی از نظرگاه عینی و سرد یک دانشمند به مسائل می‌نگرد و همزمان از خلاقیت هنری حیرت‌انگیزی بهره دارد. او به‌واسطه‌ی اثرپذیری از پدربزرگش بود که چنین به ژرفکاوی در دنیای نو پیش روی خود می‌پرداخت و می‌کوشید درک کاملی از آن به دست بیاورد. از طرف دیگر، تحت تأثیر آرنولد، سخت شیفته‌ی گذشته و زیبایی و حکمت آن بود، البته نه با نگاهی واپسگرایانه، بلکه با دیدی نقادانه.

نکته‌ی دیگری که به درک بهتر این رمان کمک می‌کند پیوند عمیق هاکسلی با آثار شکسپیر است، پیوندی که از روزگار نوجوانی و با ایفای نقش در نمایشنامه‌ی تاجر ونیزی در دوازده سالگی آغاز شد و تا پایان عمر او ادامه یافت.

آخرین مقاله‌ی هاکسلی با عنوان «شکسپیر و دین» بر صحت این ادعا گواهی می‌دهد، متنی که او در بیست و دوم نوامبر ۱۹۶۳، یعنی دو روز پیش از مرگ، با ضبط صدای خود آن را به پایان رساند، زیرا سرطان چنان زمینگیرش کرده بود که دیگر حتی توان در دست گرفتن قلم را هم نداشت.^۱ به گفته‌ی هارولد بلوم، منتقد ادبی امریکایی، بزرگ‌ترین درسی که هاکسلی از شکسپیر آموخت و در این رمان چیره‌دستانه از آن بهره جست آیرونی و قدرت شگرف زبان است. انبوهی از بازی‌های زبانی در رمان دیده می‌شوند، از دستکاری در اشعار کودکان گرفته تا ابداع بازی‌های دسته‌جمعی با نام‌های پرطمطراق و آلات موسیقی خیالی و غیره. نام و نام خانوادگی تمام شخصیت‌های رمان ترکیبی طعنه‌آمیز است از نام سیاستمداران و دانشمندان و نظریه‌پردازان و نویسندگان زمانه‌ی خود هاکسلی یا پیش از او، هر چند تناظری یک‌به‌یک میان نام شخصیت‌ها و اشخاص حقیقی وجود ندارد. هاکسلی در این رمان از آیرونی نیز بسیار استفاده می‌کند که معروف‌ترین نمونه‌ی آن خود عنوان رمان است. او این عنوان را از یکی از گفتارهای شخصیت میراندا در نمایشنامه‌ی طوفان شکسپیر برگرفته است (طرفه آن‌که این سخن در نمایشنامه نیز حالتی آیرونیک دارد، زیرا میراندا به سبب معصومیت خود نمی‌تواند به سرشت شرور مسافران جزیره پی ببرد). دشوارترین بخش ترجمه‌ی رمان نیز معادل‌سازی برای این ابداعات عجیب و انتقال بازی‌های زبانی رمان به زبان فارسی بود.

نکته‌ی دیگری که لازم می‌دانم برای رفع ابهام احتمالی به آن اشاره کنم ترجمه‌ی عنوان کتاب است. کلمه‌ی Brave در این جا به معنای امروزی آن، یعنی شجاع یا جسور یا بی‌باک، نیست. این صفت معنایی مهجور نیز دارد که در قدیم استفاده می‌شده و مراد از آن چیزی شکوهمند و پر جلال است که موجب شگفتی و اعجاب می‌شود. از این رو، معادل «شگفت‌انگیز» را برای آن برگزیدم که به گمانم با فضای کلی رمان نیز همخوانی بجایی دارد.

۱. از بازی‌های چرخ روزگار یکی هم این‌که هاکسلی درست در روز ترور جان اف. کندی درگذشت و، به‌رغم محبوبیت فراوان، خبر درگذشت او در رسانه‌ها تحت‌الشعاع اخبار ترور رئیس‌جمهور امریکا قرار گرفت.

این رمان اولین بار در سال ۱۳۵۲ به ترجمه‌ی دکتر سعید حمیدیان و با عنوان دنیای قشنگ نو به همت انتشارات پیام به چاپ رسید و ویراست دوم آن نیز در سال ۱۳۷۸ در نشر نیلوفر منتشر شد. مترجمان معمولاً علت ترجمه‌ی مجدد آثار ادبی برجسته را تحولات در زبان می‌دانند و معتقدند این قبیل آثار هر ده بیست سال یک بار باید دوباره ترجمه شوند.^۱ به گمان من، تحولات سریع و گسترده در «زمانه» علت مهم‌تری برای ترجمه‌ی مجدد است. در حال حاضر، مترجمان به مدد اینترنت به منابعی دسترسی دارند که در اختیار مترجمان پیشین نبوده است: لغت‌نامه‌های آنلاین انگلیسی به انگلیسی معتبر، کتاب‌ها و مقالاتی در شرح ارجاعات نویسنده و ریزه‌کاری‌های متن، وب‌سایت‌هایی که امکان ضبط هرچه دقیق‌تر نام‌های خاص و مکان‌های واقعی را فراهم می‌سازند و بالاخره کتاب‌های صوتی و غیره. از همین روست که در هشتاد درصد مواقع بروز اشتباهات فراوان در ترجمه‌ی دکتر حمیدیان برایم قابل درک است، زیرا ایشان پنجاه سال پیش اصلاً امکان دسترسی به این منابع را نداشته‌اند. ایراد دوم ترجمه‌ی ایشان عبارت است از اشاره‌نکردن به تمام نقل قول‌های مستقیم پرشمار از آثار شکسپیر که در فهم بهتر رمان پیش رو نقشی اساسی ایفا می‌کنند. ناگفته نماند که دکتر صالح حسینی، در بخش «یادداشت‌های ویراستار» در انتهای کتاب، از میان نقل قول‌های مذکور در این رمان تنها به نقل قطعات معدودی از نمایشنامه‌های مشهورتر شکسپیر بسنده کرده‌اند.

به قول شادروان نجف دریابندری، «هرکس احساس کرد که می‌تواند ترجمه‌ی بهتری از یک اثر موجود در بیاورد، به حکم مصلحت ادبیات فارسی باید این کار را بکند. اگر آن احساس او درست بود چه بهتر. اگر احیاناً درست نبود، خوب حداقل فایده‌اش برای خود او این است که توهمش برطرف می‌شود.» (یک گفت‌وگو، ص. ۷۲). به بیان دیگر، مترجم احساس می‌کند ترجمه‌ی موجود حق مطلب را به شکلی که شایسته‌ی یک اثر ادبی درخشان باشد در زبان فارسی ادا نکرده است. انگیزه‌ی اصلی من برای ترجمه‌ی دنیای شگفت‌انگیز نو نیز همین بود. بی‌تردید داوری در باب حاصل کار با خوانندگان گرامی است.

۱. برای نمونه بنگرید به مقدمه‌ی سروش حبیبی بر جنگ و صلح و مقدمه‌ی مهدی سبحانی بر سرخ و سیاه.

در پایان وظیفه‌ی خود می‌دانم از تمام دست‌اندرکاران محترم نشر مد صمیمانه تشکر کنم، خاصه از دوستان فرهیخته‌ام، آقایان مهدی نوری و علیرضا اسماعیل پور، که همچون ترجمه‌ی قبلی‌ام زحمت ویراستاری این کتاب را کشیدند و با دقت کم‌نظیر و ذوق زبانی خود در بهبود ترجمه‌ی حاضر کوشیدند. نمونه‌ی بارز این ذوق زبانی اشعار داخل متن است که آقای اسماعیل پور آن‌ها را چیره‌دستانه به نظم درآورده‌اند.

منابع:

یک گفت‌وگو: ناصر حریری با نجف دریابندری، نشر کارنامه، ۱۳۹۸
(چاپ سوم).

Aldous Huxley: Brave New World, By Raychel Haugrud Reiff, New York: Marshall Cavendish Benchmark, 2010.

Bloom's Guides: Aldous Huxley's Brave New World, Edited and with an Introduction by Harold Bloom, Chelsea House Publishers, 2004.

Letters of Aldous Huxley. "Letter to Mrs. Kethevan Roberts, 18 May 1931", Edited by Grover Smith. New York: Harper & Row, 1969: p. 348.

یوتوپها از آنچه پیش تر تصور می کردیم تحقق پذیرتر می نمایند. اکنون با پرسشی به غایت نگران کننده از نوع دیگر مواجهیم: چگونه می توان مانع تحقق حتمی آنها شد؟... یوتوپها تحقق پذیرند. زندگی به سوی یوتوپها پیش می رود. چه بسا قرن جدیدی آغاز گردد، قرنی که در آن روشنفکران و طبقات فرهیخته به راههایی بیندیشند برای جلوگیری از تحقق یوتوپها و بازگشت به جامعه‌ای غیر یوتوپیایی، جامعه‌ای کم تر «کمال یافته» اما آزاد تر.

نیکلای بردیایف^۱

۱. Nikolai Berdyaev (۱۸۷۴-۱۹۴۸): فیلسوف مسیحی و آگزیستانسیالیست روس. این سرنوشته، برگرفته از کتاب پایان زمانه‌ی ما (۱۹۲۴)، در اصل به فرانسوی نقل شده است. (تمام پانوشته‌ها از مترجم است.)

فصل ۱

ساختمانی پهن و خاکستری رنگ با تنها سی و چهار طبقه. بر سردر ورودی اصلی آن کلمات «اداره‌ی مرکزی پرورش تخم و شرطی‌سازی لندن» نوشته شده و شعار دولت جهانی نیز در لوحی نقش بسته است: «اجتماع، همسانی، ثبات.»

اتاق وسیع طبقه‌ی همکف رو به شمال داشت. به‌رغم هوای تابستانی بیرون و گرمای شرعی خود اتاق، پرتوی سرد از پنجره‌ها به درون می‌تابید و حریر صافانه در پی مانکنی تزئینی یا شمایل‌ی رنگ‌باخته می‌گشت که از سرما مو بر تنش راست شده باشد، اما تنها چیزی که می‌یافت لوازم شیشه‌ای و نیکلی و چینی تیره و تاری بود در یک آزمایشگاه. سرما پاسخ سرما را می‌داد. کارگران لباس کار سفید به تن داشتند و دستکش‌هایی لاستیکی به دست که رنگشان از فرط پریدگی به رنگ جسد می‌مانست. نور اتاق شب‌گون بود، بی‌روح و مرده. تنها نور زرد استوانه‌ی میکروسکوپ‌ها غنا و حیاتی به اتاق می‌بخشید، نور زردی که همچون گره بر لوله‌های براق می‌درخشید و شعاع‌های دلپسندش، ردیف به ردیف و یکی پس از دیگری، تا انتهای اتاق بر میزهای کار امتداد می‌یافت.

مدیر دری را باز کرد و گفت: «و این‌جا اتاق بارورسازی است.»

در زمان ورود مدیر پرورش تخم و شرطی‌سازی به اتاق، سیصد متخصص بارورسازی روی ابزارآلات خود خم شده و با تمرکز فراوان در چنان سکوتی فرو رفته بودند که حتی صدای نفس کشیدن یا سوتی زیر لب و بی‌اختیار هم به گوش نمی‌رسید. دسته‌ای دانشجوی تازه‌وارد، همگی بسیار جوان و بی‌تجربه، با صورت‌هایی گل‌انداخته و مضطرب و کم و بیش مفلوک به دنبال مدیر پا به

اتاق گذاشتند. هر کدام دفترچه‌ای به دست داشت و هرگاه آن مرد بزرگ سخنی می‌گفت، تندتند در آن یادداشت می‌کرد. یگراست از دهان منبعی موثق. موهبت بزرگی بود. م. پ. ش.^۱ مرکز لندن همیشه مسئولیت آشنا کردن دانشجویان جدید خود با بخش‌های مختلف را شخصاً به عهده می‌گرفت.

برای آن‌ها توضیحاتی می‌داد، به این قصد که «صرفاً تصویری کلی داشته باشید». اگر بنا بود کارشان را هوشمندانه انجام دهند، مسلماً باید تصویری کلی می‌داشتند - گرچه اگر بنا بود از اعضای خوب و سعادت‌مند جامعه باشند، تصورشان هرچه جزئی‌تر بهتر، زیرا چنان‌که همه می‌دانند، امور جزئی موجب فضیلت و سعادت می‌شوند و کلیات از نظر عقلی اموری نامطلوب اما اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌آیند. بنیان جامعه را نه فیلسوفان، بلکه مثبت‌کاران و کلکسیونرهای تمبر می‌سازند.

مدیر با لبخندی محبت‌آمیز که ته‌رنگی از تهدید هم چاشنی‌اش بود گفت: «از فردا به کارهای جدی خواهید پرداخت و دیگر برای کلیات وقتی نخواهید داشت. در این اثنا...»

در این اثنا - این خود موهبتی بود. یگراست از دهان منبعی موثق به دفترچه. پسرها دیوانه‌وار یادداشت برمی‌داشتند.

مدیر با آن قامت بلند و کمی ترکه‌ای اما شق و رق قدم به داخل اتاق نهاد. چانه‌ای دراز و گنده داشت، با دندان‌هایی کم و بیش بیرون‌زده که فقط وقتی صحبت نمی‌کرد لبان گوستالوی سرخش آن‌ها را می‌پوشاند. پیر بود یا جوان؟ سی ساله؟ پنجاه؟ پنجاه و پنج؟ به راحتی نمی‌شد گفت. به هر حال، این سؤال اصلاً پیش نمی‌آمد؛ در این سال ثبات، سال ۶۳۲ ب. ف.^۲، حتی به ذهن آدمی خطور نمی‌کرد که چنین چیزی بپرسد.

م. پ. ش. گفت: «از ابتدای کار آغاز می‌کنم.» و دانشجویان مشتاق‌تر قصد او را در دفترچه‌هایشان یادداشت کردند: آغاز از ابتدای کار. مدیر دستش را تکان داد و گفت: «این‌ها دستگاه‌های انکوباتور هستند.» سپس دری عایق را باز کرد

۱. مخفف مدیر پرورش تخم و شرطی‌سازی.

۲. مخفف بعد از فور. مقصود هنری فور (۱۸۶۳-۱۹۴۷)، کارآفرین و کارخانه‌دار امریکایی، است که با ابداعات خود در خط تولید، انقلابی صنعتی را در قرن بیستم رقم زد.

و ردیف به ردیف لوله آزمایش‌های شماره‌دار را نشانشان داد. «ذخیره‌ی یک هفته‌ی تخمک که در دمای طبیعی بدن نگهداری می‌شود. ولی گامت^۱ نر... (و دری دیگر را باز کرد)... به جای سی و هفت درجه باید در دمای سی و پنج درجه نگهداری شود. دمای طبیعی بدن عقیمشان می‌کند.» قوچ‌های پوشیده در پوشال‌های حرارتی بره‌ای به بار نمی‌آورند.

در میانه‌ی تکاپوی مدادها که متن‌هایی ناخوانا روی صفحات به جا می‌گذاشتند، مدیر، همچنان تکیه‌زده به دستگاه‌های انکوباتور، از فرایند مدرن بارورسازی توصیف کوتاهی برای دانشجویان ارائه کرد. طبعاً ابتدا از عمل جراحی این فرایند سخن گفت: «عمل به صورت داوطلبانه و به مصلحت جامعه انجام می‌گیرد. البته لازم به ذکر است که شامل پاداشی برابر با حقوق شش ماه نیز می‌شود.» سپس روشی را شرح داد که برای زنده‌نگه‌داشتن و رشد و پرورش فعال تخمدان برداشته‌شده به کار می‌رفت. به شرح اصول رعایت مناسب‌ترین دما و شوری و غلظت نیز پرداخت و آن‌گاه به عصاره‌ای اشاره کرد که تخمک‌های جداسازی شده و عمل‌آمده در آن نگهداری می‌شدند. بعد دانشجویان تحت سرپرستی خود را به سوی میزهای کار برد و از نزدیک نشانشان داد که این عصاره چگونه از لوله‌های آزمایش بیرون کشیده می‌شود، چگونه قطره‌قطره روی لام‌های مشخصاً گرم‌شده‌ی میکروسکوپ می‌چکد، چگونه تخمک‌های درون آن برای شناسایی نابهنجاری‌ها و اراسی و شمردن می‌شوند و به محفظه‌ای پر از منفذ انتقال می‌یابند، چگونه (و حالا آن‌ها را به تماشای عملیات فراخواند) این محفظه درون آبی گرم و رقیق حاوی اسپرماتوزون‌های آزاد و شناور فروبرده می‌شود (مدیر تصریح کرد با تراکم حداقل یکصد هزار عدد در هر سانتی‌متر مکعب) و چگونه پس از ده دقیقه محفظه را از داخل عصاره بالا می‌کشند و محتویاتش را از نو بازبینی می‌کنند، چگونه تخمک‌های احتمالاً بارورنشده را دوباره درون آن آب رقیق فرو می‌برند و در صورت لزوم این کار را تکرار می‌کنند و چگونه تخمک‌های بارور شده به داخل دستگاه‌های انکوباتور بازگردانده می‌شوند، آن‌جا که آلفاها و بتاها در آن باقی می‌مانند تا زمانی که قطعاً در بطری قرار بگیرند، حال آن‌که گاماها و دلتاها و اِپسِلین‌ها تنها پس از

۱. gamete؛ هر یک از سلول‌های جنسی جانوران یا گیاهان. گامت نر در انسان همان اسپرم است.

سی و شش ساعت دوباره از دستگاه‌ها خارج می‌شوند تا فرایند بوکانوفسکی^۱ را از سر بگذرانند.

مدیر بار دیگر تکرار کرد: «فرایند بوکانوفسکی.» و دانشجویان زیر این عبارت در دفترچه‌هایشان خط کشیدند.

یک سلول تخم، یک جنین، یک فرد بالغ — وضعیت عادی. اما یک سلول تخم بوکانوفسکی شده جوانه خواهد زد، تکثیر و تقسیم خواهد شد. بین هشت تا نود و شش جوانه تولید خواهد کرد و هر یک از این جوانه‌ها رشد خواهد یافت و به جنینی کامل تبدیل خواهد شد و هر جنین نیز جای خود را به یک فرد بالغ تمام‌عیار خواهد داد. پرورش و رشد نود و شش انسان در جایی که پیش‌تر فقط یک انسان در آن رشد می‌یافت. پیشرفت.

م. پ. ش. چنین نتیجه گرفت: «اساساً بوکانوفسکی سازی متشکل از یک رشته وقفه در امر تکامل است. ما رشد عادی را متوقف می‌کنیم و سلول تخم هم به صورتی متناقض با جوانه‌زدن واکنش نشان می‌دهد.»

باجوانه‌زدن واکنش نشان می‌دهد. مدادها تندتند مشغول نوشتن بودند.

مدیر با انگشت چیزی را نشان داد. روی تسمه‌ای که بسیار آهسته حرکت می‌کرد ردیف کاملی از لوله‌های آزمایش در حال ورود به جعبه‌ی فلزی بزرگی بودند و پشت سرشان ردیف کامل دیگری از راه می‌رسید. چرخ‌دنده‌های دستگاه آرام آرام صدا کرد. مدیر برای دانشجویان توضیح داد که هشت دقیقه طول می‌کشد تا لوله‌ها از جعبه عبور کنند. یک سلول تخم حداکثر می‌تواند تابش شدید اشعه‌ی ایکس را به مدت هشت دقیقه تحمل کند. تعداد اندکی از آن‌ها از بین می‌روند و از میان باقی‌مانده‌ها، آن‌هایی که آمادگی کم‌تری دارند به دو قسمت تقسیم می‌شوند: اکثرشان چهار جوانه تولید می‌کنند و بعضی هم هشت تا. سپس تمامشان به دستگاه‌های انکوباتور برگردانده می‌شوند و جوانه‌ها در آن جا شروع به رشد می‌کنند. پس از دو روز، یکبارہ آن‌ها را سرد می‌کنند، سردشان می‌کنند و جلو رشدشان را می‌گیرند. جوانه‌ها به نوبه‌ی خود

۱. Bokanovsky's Process: این تعبیر ساخته‌ی خود هاکسلی است. به باور منتقدان ادبی، او نام این فرایند را از روی نام موریس بوکانوفسکی (۱۸۷۹-۱۹۲۸)، سیاستمدار جمهوری خواه فرانسوی، ساخته است که اعتقاد راسخی به ایده‌ی کارآمدی حکومتی و اجتماعی داشت.

دو یا چهار یا هشت جوانه می‌زنند و پس از این جوانه‌زنی، میزان بسیار بالایی الکل دریافت می‌کنند. در نتیجه، دوباره می‌شکفند و جوانه می‌زنند (جوانه از دل جوانه از دل جوانه) و چون جلوگیری بیش‌تر از رشدشان عموماً موجب می‌شود از بین بروند، آن‌ها را به حال خود می‌گذارند تا رشد کنند. در این زمان، سلول تخم اولیه به هشت تا نود و شش جنین بدل شده — حتماً تصدیق خواهید کرد که این پیشرفت چشمگیری در کار طبیعت است: همزادهای همسان، اما نه به آن صورت پیش‌یافتاده و ناچیز دوتایی یا سه‌تایی که در گذشته، در دوران بچه‌زایی^۱، شاهدش بودیم و طی آن یک سلول تخم گاه به شکل تصادفی تقسیم می‌شد، بلکه حالا عملاً در دسته‌های دوازده‌تایی و بیست‌تایی در یک زمان.

مدیر دوباره تکرار کرد: «دسته‌های بیست‌تایی.» و دستانش را چنان در هوا گشود که انگار داشت به این و آن صدقه می‌داد. «دسته‌های بیست‌تایی.» در این جا یکی از دانشجویان بلاهتی به خرج داد و پرسید که مزیت این کار در چیست.

مدیر ناگهان چرخ‌های دور او زد و گفت «پسر جان! نمی‌فهمی؟ نمی‌فهمی؟» بعد یک دستش را بلند کرد و چهره‌اش از جدیت و ابهت سرشار شد. «فرایند بوکانوفسکی یکی از اصلی‌ترین ابزارها در ثبات اجتماعی است!» از اصلی‌ترین ابزارها در ثبات اجتماعی.

مردان و زنان یکسان در گروه‌های یک‌دست. کل کارکنان یک کارخانه‌ی کوچک، محصول یک عدد سلول تخم بوکانوفسکی شده.

«نود و شش همزاد همسان، در حال کار با نود و شش دستگاه همسان!» صدایش از فرط شور و شوق کم و بیش می‌لرزید. «حالا، برای اولین بار در طول تاریخ، واقعاً می‌دانی کجا هستی.» شعار جهانی را نقل کرد. «اجتماع، همسانی، ثبات.» کلماتی باشکوه. «اگر می‌توانستیم به شکل نامحدود بوکانوفسکی‌سازی کنیم، کل مشکل حل می‌شد.»

۱. بچه‌زایی یا زنده‌زایی (viviparity) در جانورشناسی به شکل‌گیری جنین درون بدن مادر اطلاق می‌شود و نقطه‌ی مقابل تولیدمثل به روش تخم‌گذاری است که رشد جنین در آن خارج از بدن مادر انجام می‌گیرد.

به دست گاماها‌های یکسان، دلتاها‌های یکدست و اپسیلن‌های همانند. میلیون‌ها همزاد همسان. سرانجام اصل تولید انبوه در زیست‌شناسی به کار بسته می‌شد. مدیر سرش را تکان داد و گفت: «اما افسوس که نمی‌توانیم به شکل نامحدود بوکانوفسکی‌سازی کنیم.»

به نظر می‌آمد نود و شش حد نهایی باشد. هفتاد و دو میانگین خوبی بود. تولید بیش‌ترین تعداد ممکن همزاد همسان از یک تخمدان و با گامت‌های یک نر واحد - این بهترین (و متأسفانه نه مطلوب‌ترین) کاری بود که می‌توانستند انجام دهند. البته حتی همین هم دشواری‌های فراوانی داشت. «زیرا در طبیعت سی سال طول می‌کشد تا دویست تخمک به مرحله‌ی بلوغ برسند. اما کار ما تثبیت جمعیت در همین لحظه است، همین حالا. آخر تولید قطره چکانی همزادها طی بیش از ربع قرن چه فایده‌ای دارد؟»

مسلماً هیچ فایده‌ای. اما روش پادسنپ^۱ به فرایند عمل آمدن شتاب فوق‌العاده‌ای بخشیده بود. حالا با اطمینان خاطر کامل می‌توانستند انتظار داشته باشند ظرف دو سال دست‌کم صد و پنجاه تخمک عمل آمده حاصل شود. بدین ترتیب، با بارورسازی و بوکانوفسکی‌سازی (به عبارت دیگر، ضرب در هفتاد و دو)، به میانگین تقریبی یازده هزار برادر و خواهر در صد و پنجاه دسته‌ی همزادها‌ی همسان دست خواهید یافت که همگی شان دو سال با هم فاصله‌ی سنی دارند.

«و در موارد استثنایی می‌توانیم از یک تخمدان بیش از پانزده هزار فرد بالغ به دست آوریم.»

مدیر با دست به مرد جوان موبور و گلگون‌چهره‌ای که از سر اتفاق درست در همان لحظه داشت از آن‌جا می‌گذشت اشاره‌ای کرد و او را پیش خواند: «آقای فاستر.» جوان گلگون‌چهره به سویی آمد. «آقای فاستر، می‌توانید به ما بگویید بالاترین رکورد یک تخمدان چقدر است؟»

آقای فاستر بلافاصله جواب داد: «در این مرکز، شانزده هزار و دوازده عدد.» تندتند صحبت می‌کرد. چشمان آبی سرزنده‌ای داشت و آشکارا از نقل آمار و

۱. Podsnap: نام این روش از شخصیت جان پادسنپ در رمان دوست مشترک ما، اثر چارلز دیکنز، برداشت شده است، شخصیتی از خوددرازی که می‌کوشد با واقعیت‌های ناخوشایند زندگی مواجه نشود.

ارقام لذت می‌برد. «شانزده هزار و دوازده عدد، در صد و هشتاد و نه دسته‌ی همسان. البته در بعضی مراکز گرمسیری به تعداد بسیار بیش‌تری رسیده‌اند. سنگاپور اغلب بیش از شانزده هزار و پانصد عدد تولید می‌کند و مومباسا^۱ حتی به هفده هزار عدد هم رسیده. ولی خب، آن‌ها از مزایای غیرمنصفانه‌ای برخوردارند. باید ببینید تخمدان کاکاسیایها چگونه به هیپوفیز واکنش نشان می‌دهد! واقعاً حیرت‌انگیز است، به خصوص وقتی آدم به کار با مواد و مصالح اروپایی عادت کرده باشد. اما...» این «اما» را با چاشنی لبخندی ادا کرد (نور نبرد در چشمانش می‌درخشید و چانه‌ی بالاداده‌اش حاکی از حس مبارزه‌طلبی بود). «... اما ما قصد داریم در صورت امکان گوی سبقت را از آن‌ها بر باییم. در حال حاضر، مشغول کار روی تخمدانی معرکه‌متعلق به یک دلتامنی هستیم. فقط هجده ماهش است، آن هم با آماری تاکنون برابر با بیش از دوازده هزار و هفتصد کودک که یا تخلیه^۲ شده‌اند یا در مرحله‌ی جنینی‌اند. هنوز هم با قدرت تمام دارد ادامه می‌دهد. از شان پیشی خواهیم گرفت.»

مدیر با صدای بلند گفت «از همین روحیه خوشم می‌آید!» و دستی به شانه‌ی آقای فاستر زد. «همراه ما بیا تا این پسرها از دانش و تخصصت بهره ببرند.»

تبسمی متواضعانه بر لبان آقای فاستر نقش بست. «با کمال میل.»
راه افتادند.

در «اتاق بطری‌پرکنی»، جنب و جوشی هماهنگ و منظم حکمفرما بود. تکه‌های جداره‌ی صفاق ماده‌خوک‌های تازه، که به اندازه‌ی مناسب بریده شده بودند، با آسانسورهای کوچکی به سرعت از «انبار اندام»، واقع در طبقه‌ی پایین زیرزمین، بالا می‌آمدند. غیژ و بعد تلق! در پیچه‌ی آسانسورها باز می‌شد. مسئول بطری‌پرکن باید فوراً دستش را دراز می‌کرد، تکه را می‌گرفت، داخل بطری می‌گذاشت و صافش می‌کرد. پیش از آن‌که بطری پر شده فرصت بیابد روی تسمه‌ی نقاله از دسترس دور شود، صدای غیژ و تلق دیگری به گوش

۱. Mombasa؛ دومین شهر پرجمعیت کنیا.

۲. decant؛ اصطلاحی که هاکسلی برای متولد شدن در زمان استفاده می‌کند و مختص خود اوست. واژه‌ی decant در اصل به معنی انتقال یا تخلیه‌ی مایعی از ظرفی به ظرف دیگر است.

می‌رسید و تکه‌ای دیگر از جداره‌ی صفاق از اعماق بالا می‌آمد و آماده می‌شد تا درون بطری دیگری فرورود و در آن رژه‌ی آهسته و بی‌پایان روی تسمه شرکت کند.

کنار مسئولان بطری پُرکنی، پذیرش‌کنندگان ایستاده بودند. رژه به پیش می‌رفت و سلول‌های تخم یکی یکی از لوله‌های آزمایششان به محفظه‌های بزرگ‌تر منتقل می‌شدند. جداره‌ی صفاق با چابکی شکافته می‌شد، توده‌ی کروی سلول جنین سر جایش قرار می‌گرفت، محلول نمک درون بطری ریخته می‌شد... و حالا بطری دیگر پذیرش شده بود. اینک برچسب‌زنندگان وارد عمل می‌شدند. جزئیات مربوط به وراثت، تاریخ بارورسازی و عضویت در گروه بوکانوفسکی همگی از لوله‌ی آزمایش به بطری انتقال می‌یافت. رژه‌روندگان که دیگر نه ناشناس بلکه دارای نام و نشان شده بودند، آهسته به پیشروی خود ادامه می‌دادند و از خلال شکافی درون دیوار می‌گذشتند و به آرامی به «اتاق تقدیر اجتماعی» پا می‌نهادند.

وارد اتاق که شدند، آقای فاستر با لذت و افری گفت: «هشتاد و هشت متر مکعب مملو از نمایه‌ی برگه‌ای.»

مدیر افزود: «حاوی تمامی اطلاعات مربوطه.»

«هرروز صبح به روزرسانی‌اش می‌کنند.»

«و هرروز بعد از ظهر منظم و مرتب می‌شود.»

«آن‌ها محاسبات خود را بر همین اساس انجام می‌دهند.»

آقای فاستر گفت: «این همه فرد با فلان و بهمان خصلت.»

«که در فلان و بهمان تعداد توزیع می‌شوند.»

«بهترین میزان تخلیه در هر لحظه.»

«ضایعات پیش‌بینی نشده بلافاصله اصلاح می‌شوند.»

آقای فاستر کلمه‌ی «بلافاصله» را تکرار کرد و گفت: «نمی‌دانید پس از آخرین زلزله‌ی ژاپن مجبور شدم چقدر اضافه‌کاری بکنم!» سرخوشانه خندید و سری تکان داد.

«تقدیرنویسان آمار و ارقامشان را برای متخصصان بارورسازی می‌فرستند.»